

بررسی و مقایسه داستان کیومرث در شاهنامه و آدم در قرآن

صغری سلمانی نژاد مهرآبادی^۱

دانش آموخته دکتری دانشگاه تربیت مدرس

عبدالرضاسیف

دانشیار دانشگاه تهران

(از ص ۱۹ تا ۳۳)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۱۱/۵ تاریخ پذیرش قطعی: ۹۱/۱۰/۳۰

چکیده

وجوه شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود بین شخصیت‌های اساطیری و تاریخی و بیان آن می‌تواند تاثیر و تاثیر ممتد اسطوره و تاریخ در طول زمان و نتیجه این تاثیرات را نشان دهد. کیومرث همواره در اساطیر ایران به عنوان نخستین انسان که در ظاهر نیز تفاوت چشمگیری با انسان امروزی دارد، مطرح می‌شود؛ اما در شاهنامه، فردوسی هرگز او را نخستین انسان نمی‌شمارد. به نظر می‌رسد این امر متأثر از جهان بینی و نگاه اسلامی فردوسی در مورد آفرینش نخستین انسان در قرآن باشد؛ به همین جهت او را به عنوان اولین پادشاه، و نه نخستین انسان، مطرح می‌سازد. در این پژوهش کوشش شده تمام شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو شخصیت در شاهنامه و قرآن بیان شود. انتخاب کوهستان برای اولین محل زندگی، کشته شدن فرزندان، دشمنی اهریمن با آنان، داشتن عنوان نخستین و یکی دانستن این دو شخصیت در برخی از کتاب‌های تاریخی در این مبحث بررسی می‌شود.

واژه‌های کلیدی: آدم، کیومرث، قرآن، شاهنامه، اسطوره

مقدمه

شاهنامه اثر بزرگ و حماسی فردوسی همواره مورد توجه ادب دوستان و نویسندگان بوده است. یکی از نکات قابل توجه در این کتاب ارزشمند، پیوستگی واقعی یا خیالی افراد و قهرمانان با شخصیت‌های اسطوره‌ای است. بررسی وجوه مختلف یک قهرمان در شاهنامه و مقایسه آن با همان شخصیت در آیین زردشت، اوستا و یا تاریخ، تأثیرات متقابل فکری افراد در طول زمان و شباهت‌های اندیشه در گروه‌های مختلف را نشان می‌دهد. این نکته در مورد اولین انسان و نخستین حاکم زمین، بیشتر خود را نشان می‌دهد. در ادامه برای روشن‌تر شدن تفاوت‌ها و شباهت‌های موجود بین نگرش فردوسی در مورد کیومرث به عنوان نخستین پادشاه، با آدم به عنوان نخستین انسان و خلیفه الهی در قرآن به بیان هر دو داستان و تطبیق آن‌ها می‌پردازیم. البته نقش کیومرث در اساطیر به عنوان نخستین انسان نیز کاملاً مورد توجه قرار گرفته است.

داستان آدم در قرآن

نام «آدم» کلمه‌ای است غیر عربی که ۲۵ بار در قرآن به کار رفته است. ۱۷ بار به صورت آدم و ۸ بار به صورت بنی‌آدم. اغلب اهل تفسیر و علم لغت این واژه را اسم خاص دانسته‌اند (قرشی، ۱۳۶۴: ۳۸). این نام در سوره‌های بقره، آل عمران، مائده، اعراف، اسراء، کهف، مریم، طه و یس ذکر شده است. او نخستین پیغمبری است که سرگذشتش در قرآن آمده است. در سوره‌های اعراف، اسراء، کهف و طه، نام آدم، همراه با بیان سرگذشت او ذکر شده؛ اما در سوره‌های حجر و ص سرگذشت وی بدون ذکر نام آمده است. خداوند پس از آفرینش زمین و هفت آسمان^۱ اراده کرد تا آدم را بیافریند؛ اما ملائک از او سؤال می‌کنند که چرا در حالی که ما ترا عبادت می‌کنیم به خلق موجودی تمایل داری که در زمین به فساد خواهد پرداخت. پروردگار آنان را به نادانی محکوم کرده و می‌گوید: اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.^۲ چون جان در کالبد آدم درآمد، خدا نام همه چیزها را به آدم تعلیم کرد و او را بر تخت کرامت نشاند و سپس همگان را به سجده در برابر آدم دستور داد (سورآبادی ۱۳۴۷: ۶). تمام فرشتگان گوش به فرمان الهی می‌دهند؛ اما

^۱سوره بقره، آیه ۲۹؛ هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ.

^۲همان، آیه ۳۰؛ وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا...

شیطان سربپچی کرده^۱ و خود را برتر از آدم دانسته و می‌گوید: «من از آتش آفریده شدم، حال آن که آدم را از گل ساخته‌ای» (سوره ص ۷۶) و بدین ترتیب به دلیل کبر و حسد، پروردگار بر او خشم گرفته و از درگاه ربّانی رانده می‌شود. او نیز کینه آدم و همسرش حوا را به دل می‌گیرد.

آدم و حوا به دستور خداوند در بهشت ساکن می‌شوند و اجازه دارند از هر چیزی که می‌خواهند استفاده کنند، جز درختی که خداوند میوه آن را ممنوع کرده است. شیطان با حيله، خود را به آدم و حوا نزدیک کرده و آنان را به گناه دعوت و به خوردن آن میوه تحریک می‌نماید.^۲ (همچنین ر.ک. سفر پیدایش باب ۳. آیه ۱۹) ایشان نیز دچار لغزش می‌گردند و فرمان الهی را فراموش کرده و به کیفر این نافرمانی از بهشت رانده می‌شوند.^۳

طبق روایات اسلامی در زمان هبوط، یعنی هنگام بیرون فرستادن آدم و حوا از بهشت، آدم بر کوه سرنذیب واقع در سرزمین هند و حوا به جدّه فرود می‌آید و صد سال از یکدیگر جدا می‌مانند. آنان در سرزمین عرفات یکدیگر را دیده و در منی طلب آموزش می‌کنند (یاحقی، ۱۳۶۹: ۳۹). خداوند توبه ایشان را می‌پذیرد و آنان روی زمین به زندگی می‌پردازند. خداوند در دو نوبت ۴ فرزند به ایشان می‌دهد. فرزندان می‌بالند و در سایه محبت پدر و مادر کم‌کم بزرگ شده و برای زندگانی مستقل آماده می‌شوند. فرمان الهی به آدم می‌رسد. برای ازدواج، دختران همزاد هر کدام باید به دیگری سپرده شود؛ اما قابیل همزاد خود را می‌پسندد و از این که هابیل باید با او ازدواج کند، ناراضی است. پدر به آنان پیشنهاد می‌کند که هر کدام برای پروردگار قربانی ببرند، خداوند قربانی هر کدام را پذیرفت، آن دختر از آن او خواهد شد.

هابیل، چنان‌که راویان مسلمان آورده‌اند، بهترین دام خود را آماده می‌کند؛ اما قابیل از بدترین گندم‌های خود دسته‌ای جدا کرده و هر دو قربانی خود را بر سر کوه می‌گذارند. شعله قبول الهی، قربانی هابیل را می‌پذیرد و قربانی قابیل رد می‌شود.^۴ بدین ترتیب کینه‌ای سیاه تمام وجود قابیل را فرا می‌گیرد و در صدد انتقامجویی برمی‌آید. او

^۱ همان، آیه ۳۴؛ فَسَجَدُوا لِإِبْلِيسَ ابْنِ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكٰفِرِينَ.

^۲ سوره بقره، آیه ۳۶؛ فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا.

^۳ سوره بقره، آیه ۳۶؛ فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا.

^۴ سوره مائده، آیه ۲۷؛ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبْنَا قُرْبَانَ فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ.

باید به هر ترتیب این شکست را جبران کند. خشم سراسر وجودش را پر می‌کند و اینجاست که برادر، برادر را تهدید به قتل می‌کند. اما هابیل پاسخ می‌دهد: «همانا پروردگار از پرهیزگاران می‌پذیرد»^۱ و سپس تأکید می‌کند که حتی اگر برای کشتن من دست به کار شوی، من هرگز دست به خون تو آلوده نخواهم کرد.^۲

از آن پس هابیل به نصیحت برادر می‌پردازد تا شاید گفته‌هایش داروی شفابخشی باشد و بیماری کینه را از قلب برادر برکند؛ اما عاطفه برادری هم نمی‌تواند آتش کینه قابیل را خاموش کند. گویی دیو پلیدی که بر روح و جان و قلب او چنگ انداخته بود، هر لحظه او را برای خطا مصمم‌تر می‌کرد و در واقع بیم از خدا و رعایت حقوق پدر و مادر نتوانست این اولین بشر خطاکار را از جنایت باز دارد. بدین ترتیب زمانی دور از چشم والدین، دستان گناهکار قابیل به خون پاک هابیل آغشته شد و کبوتر روح از جسم بیچاره‌اش جدا شد و قابیل این گونه به عنوان اولین قاتل در تاریخ بشریت و هابیل، اولین کشته بی‌گناه قلمداد شد (یغمایی، ۱۳۳۹/۲: ۹۶ - مکارم، ۱۳۳۹/۴: ۳۵۶).

قابیل مدت‌ها جنازه برادر را بر دوش گرفته و مضطرب و اندوهناک در حالی که نمی‌دانست با جسم بی‌جان او چه باید کرد، به هر سو می‌رفت. شب هنگام در حالی که از خستگی کمرش خم شده بود و دیگر توانی برای حرکت نداشت، رحمت الهی برای حفظ حرمت آن بدن، کلاغی را فرستاد و در حضور قابیل در خاک با منقار گودالی ساخت. در این لحظه قابیل - که سر تا پا در آتش پشیمانی می‌سوخت - بی‌اندازه ناراحت شد و گفت: ای وای بر من! چگونه من از این کلاغ عاجزترم؟ و بدین ترتیب جسم بی‌جان برادر را در زیر خاک پنهان کرده و او را دفن نمود.^۳

در مورد علت اختلاف فرزندان آدم در بیشتر روایات، همین مسأله ازدواج مطرح شده است؛ اما برخی از علما ازدواج خواهر و برادر را حرام دانسته و در حل این مشکل می‌گویند فقط در همان آغاز عالم آفرینش جهت بقای نسل، چاره‌ای جز این نبوده و خداوند در همان زمان استثنائاً اجازه موقت داده است و بعدها برای همیشه

^۱سوره مائده، آیه ۲۷، قَالَ يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ.

^۲همان، آیه ۲۸؛ لَنْ يَسْطُرَ إِلَىٰ يَدِكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِي إِلَيْكَ لَأَقْتُلَنَّكَ إِيَّاهُ أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

^۳قَبِئَتْ ... غَرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سُوءَهُ أَخِيهِ قَالَ يُوَيْلَتِي أَعْجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغَرَابِ فَأُوَارِي سُوءَهُ أَخِي

فَأَصْبَحَ مِنَ التَّاسِمِينَ. همان، آیه ۳۱.

ممنوع شده است. برخی نیز معتقدند که خداوند برای پسران آدم همسرانی از پریان به صورت بشر فرستاد و به این وسیله نسل بشر زیاد شد. این عده در علت اختلاف بین دو برادر می‌گویند آدم به فرمان خدا میراث نبوت را به هابیل، که شایستگی آن را داشت، داد و قابیل از محرومیت خود غضبناک شد و بر برادر خود حسد برد تا جایی که دست به خون او آلوده کرد. علامه طباطبایی همان مسأله ازدواج را پذیرفته و حلال و حرام بودن آن را نوعی حکم تشریعی می‌داند که خداوند بنا به لزوم و نیاز جامعه در آغاز آن را حلال کرده و سپس آن را منع نموده است و هیچ اعتقادی به ازدواج فرزندان آدم با پریان و فرشتگان ندارند (بنگمایی، ۱۳۳۹/۲: ۲۳۰).

کیومرث در اسطوره

ایرانیان باستان معتقد بودند که اولین حیوانی که آفریده شد، «گاو یکتا آفریده» نام داشت و انسان ششمین مخلوق پروردگار بود. زردتشتیان در روایات خود آورده‌اند که «گاو یکتا آفریده» به وسیله اهریمن، یعنی روح شرور، کشته شده و نطفه‌اش راهی ماه می‌گردد. این نطفه مدتی می‌ماند تا کاملاً پاکیزه شود و از آن، گونه‌های فراوانی از حیوانات به وجود می‌آید و از بخشی از آن که بر زمین می‌ریزد گیاهان متعدد می‌روید. مأوای گاو یکتا آفریده را بر ساحل وه‌دئیتی (وه‌رود) می‌دانند که از دریای فراخکرت به شرق می‌رفته است. در ساحل مقابل، گیومرت (گیومرد در پهلوی، کیومرث در شاهنامه) می‌زیست. بلعمی نام او را به صورت گل‌شاه، گیومرث و کهومرث ضبط کرده است (بلعمی، ۱۳۸۳: ۷۶-۷۵). کیومرث در یشت ۱۳، ۷۸، به عنوان نخستین انسان توصیف شده است که چون خورشید روشن و پهنش به اندازه بالای اوست (پورداد، ۱۳۷۴: ۴۲). او نخستین انسانی است که از عالم مینو به زمین فرستاده می‌شود تا اورمزد را یار باشد (یاحقی، ۱۳۶۹: ۳۷۱) وی به عنوان نخستین شاه سی سال حکومت می‌کند. ساختن سلاح، پرورش جانوران، دوختن جامه، نوشتن خط، دفن مردگان، تقسیم سال به دوازده ماه، آیین شاهی، برپایی سده، نوروز، شهرسازی و آبادانی (ساختن شهرها و قلعه‌ها) را او به مردمان می‌آموزد (صدیقیان، ۱۳۷۵: ۵۸-۶۸). همان‌گونه که گاو یکتا آفریده به وسیله اهریمن کشته می‌شود، کیومرث هم به دست اهریمن کشته می‌شود. ارتباط تشابه خلقت کیومرث و گاو و نیز همانندی مرگ آنان به عنوان اولین موجودات، باعث اهمیت گاو در ایران باستان می‌گردد، به طوری که در برخی موارد به عنوان حافظ مرز ایران به شمار

می‌رود (صفا، ۱۳۳۳: ۵۰۴). پس از مرگ کیومرث خورشید تخمه او را تپه‌پیر کرده، چهل سال بعد از آن یک گیاه ریواس می‌روید. این گیاه به تدریج رشد کرده و به مشی و مشیانه، که نخستین زن و مرد میرا بودند، تبدیل می‌شود.

اهریمن آنها را اغوا می‌کند و آنها به آفریننده بودن او اقرار می‌کنند و این در واقع اولین گناهی است که مرتکب می‌شوند و دنیای آنان به جای خوبی و صلح، سرشار از فساد و تباهی می‌گردد. مشی و مشیانه ۵۰ سال زندگی می‌کنند؛ اما فرزندی به دنیا نمی‌آورند. بعد از این مدت صاحب دوقلوئی می‌شوند، که این اولین فرزندان را خود می‌خورند. بعد از مدتی طولانی دوباره صاحب دوقلوی دیگری می‌شوند. خداوند گوشت این دوقلوها را بر پدر و مادر بدمزه می‌کند و بدین ترتیب نسل بشر از آنان پای می‌گیرد (کریتس ۱۳۷۳: ۳۲).

در کتاب بندهشن نیز آمده است: «چون کیومرث به هنگام درگذشت تخمه بداد، آن تخمه‌ها به روشنی خورشید پالوده شد ... چهل سال (آن تخمه) در زمین بود. با به سر رسیدن چهل سال، ریباس بنی یک ستون، پانزده برگ مهلی و مهلیانه (از زمین رستند. درست بدان گونه که ایشان را دست بر گوش بازایستد، یکی به دیگری پیوسته. هم بالا و هم دیسه بودند... سپس هر دو از گیاه پیگری به مردم پیکری گشتند و آن فره مینوئی در ایشان شد که روان است... هر مزد به مشی و مشیانه گفت که مردم‌اید، پدر (و مادر) جهانیان‌اید. شما را با برترین عقل سلیم آفریدم. جریان کارها را به عقل سلیم رسانید. اندیشه نیک اندیشید؛ گفتار نیک، گوئید؛ کردار نیک، ورزید. دیوان را مستائید... پس اهریمن به اندیشه ایشان برتاخت و اندیشه (ایشان) را پلید ساخت و ایشان گفتند که «اهریمن آفرید آب و زمین و گیاه و دیگر چیز را» (فرنغ دادگی، ۱۳۸۵: ۸۱). ابوریحان نیز در آثار الباقیه خود برخی از این اساطیر را نقل می‌کند (بیرونی، ۱۳۵۲: ۴۱-۴۲). نویسنده مجمل‌التواریخ و القصص نیز در کتاب خود می‌گوید: «چنین روایت کند بهرام موبد شاهپور اندر کیومرث که من بیست‌واند کتاب جمع آوردم از آنک ایشان چناه نامه خوانند و درست کردم تا ملک به عرب افتادن، چنان که بعد از این گویم». اما گوید: «ایزد تعالی گوید اول مردی که بر زمین ظاهر کرد، مردی بود که پارسیان او را گل‌شاه می‌خوانند؛ زیرا که پادشاهی او آلا بر گل نبود. پس پسری و دختری از وی ماند. ایشان را مشی و مشیانه گفتند و از ایشان در پنجاه سال هیجده فرزند آمد. چون بمرند جهان نود و چهار سال بی‌پادشاه بود. تا اوشهنج پیشداد فراز گرفت، یعنی هوشنگ و از گاه

کیومرث تا این وقت دویست و نود و چهار سال و هشت ماه گذشته بود و بدین سخن آن می‌خواهد که کیومرث، آدم بودست، نزد ایشان، وا... اعلم به ...» (مجله التواریخ، ۱۳۱۸: ۲۱-۲۲).

داستان آفرینش آدم در افسانه‌های بابلیان، سومریان، یونانی‌ها و سایر ملل به نحوهای مختلفی آمده است. هر ملتی نخستین انسان را به نحو خاصی به تصویر کشیده است و در تمام آن‌ها انتقام‌جوئی، گناه و قتل هر یک ذکر شده است. حتی کلمه «آدم» نیز تقریباً در تمام زبان‌ها موجود است؛ مثلاً بابلی‌ها «ادمو» را روح جاودانی می‌خوانند و به نظر می‌رسد اصل این واژه با «دم» که در عربی همان خون است و از «دمو» گرفته شده قرابت لفظی داشته باشد. به نظر آنان آدم از خون خدایان به وجود آمده است؛ بنابراین ممکن است اشتقاق کلمه آدم از همین ادمو باشد.

کیومرث در شاهنامه

سخنگوی این داستان، دهقانی است که در مورد اوّلین پادشاه بر روی زمین سخن می‌گوید و معرفی می‌کند آن کسی را که تاج را کشف نمود و بر سر نهاد. این مساله به روزگاری چنان دور بر می‌گردد که کسی آن را به یاد نمی‌آورد و تنها هر فرزند از پدر خود شنیده است. دهقان از زبان موبدی سخن می‌گوید که به کتب زرتشتی و اساطیر باستانی کاملاً مسلط است و علم کافی دارد. او این گونه می‌گوید که با آمدن کیومرث، اصل و اساس پادشاهی رسید و بر تمام جهان حاکم گشت. وی اوّلین مکانی را که برای زندگی روی زمین انتخاب می‌کند کوه است.^۱

سپس لباسی از پوشش پلنگ برای خود می‌سازد و لباس‌ها و غذاهای تازه و جدید به وجود می‌آورد. بدین ترتیب او سی‌سال پادشاهی می‌کند؛ در حالی که چون خورشید بر تمام جهان می‌تابید و زیبایی او چون ماهی کامل همه را به خود جلب می‌کرد. تمام حیوانات و جانوران در سراسر گیتی به نزد او آمده و در برابر او خم می‌شدند؛ چرا که از شکوه و عظمت او در تعجب بودند. او پسری زیبارو به نام سیامک داشت که همچون پدر، سرشار از هنر و بزرگ‌مردی بود. کیومرث نیز او را بسیار دوست داشت و در واقع به واسطه وجود او دلشاد و سرزنده بود و هرگز طاقت دوری و

^۱ کیومرث شد بر جهان کدخدای نخستین به کوه اندرون ساخت جای (ب ۱، ص ۷)

جدایی از فرزند خود را نداشت. مدتی بدین منوال سپری گشت و بخت‌واقبال او هر روز درخشان‌تر و فروزنده‌تر می‌گشت. او در سرتاسر عالم هیچ دشمنی نداشت، جز اهریمن سپاه‌دل که در نهان با او عداوت داشت. رشک و حسد، اهریمن بداندیش را به اندیشه واداشت تا برای مبارزه با پادشاه عالم آماده گردد.

اهریمن فرزندی داشت که مانند گرگی قوی هیکل بود و سپاهی عظیم در فرمان او بود. آنان را آماده کرد و به نزد کیومرث حرکت نمود تا تخت و تاج پادشاهی را از او برباید. چشمان او را حسد کور کرده بود و به واسطه وجود سیامک و بخت والای او جهان در برابرش تیره و تار شده بود. او راز خود را با سپاهیان گفت و تمام جهان را از آوازه خود پر ساخت؛ ولی کیومرث از این راز بی‌خبر بود و نمی‌دانست که اهریمن درصدد نابودی او برآمده است. بالاخره سروش آسمانی به شکل پهلوانی پلنگینه‌پوش به نزد سیامک می‌آید و او را از حقیقت آگاه می‌سازد. سیامک وقتی از این موضوع آگاه می‌شود خشم سراپای وجودش را فرا می‌گیرد. سپاهی آماده کرده و برای مبارزه با دیو کمر همت می‌بندد. در هنگام جنگ، سیامک لباس از تن بیرون کرده و با اهریمن گلاویز می‌شود؛ اما آن دیو سپاه، چنگی واژگون بر کمر شاهزاده فرو آورده و پشتش را خم می‌نماید و بدین ترتیب او را به خاک و خون می‌کشد.

فکند آن تن شاهزاده به خاک به چنگال کردش کمرگاه چاک

(شاهنامه، ۱۳۷۵: ۸)

سیامک حیات را بدرود می‌گوید و کیومرث با آگاهی از مرگ فرزند، تمام گیتی در برابر چشمانش سیاه شده و با فریاد و ناله از تخت پائین می‌آید و گوشت تن را پاره پاره می‌کند. رخسارش پر خون و دلش سرشار از اندوه است و زمین در برابرش تاریک می‌گردد.

تمام سپاهیان در آتش سوگ سیامک می‌سوختند. همه شهر سیاه‌پوش بود و چشمان عالم لبریز از اشک ماتم و فراق شده بود. تمام حیوانات و جانوران نیز به سوگ نشستند. سالی بدین ترتیب سپری شد تا این که فرشته الهی با نام سروش به نزد کیومرث آمده و پیغام الهی را برای او آورد و از او خواست که به زندگی عادی خود باز گردد و به جای اندوه و سوگواری برای مبارزه با آن اهریمن آماده شود و زمین را از وجود شوم و نامبارک آن دیو خالی گرداند. پادشاه نامور نیز سر به آسمان برآورده و

برای نابودی آن دیو دست به دعا برداشت و سپس برای مبارزه با آن اهریمن نابکار مهیا گشت.

تطبیق دو داستان

کیومرث اولین شخصیتی است که فردوسی از او به عنوان پادشاه نام برده است؛ اما از او خیلی مختصر و گذرا یاد کرده است. تمام ابیاتی که از این پادشاه یاد کرده است، حدوداً هفتاد بیت است. شاید علت آن تعدد روایات تاریخی درباره این شخصیت است که آن را در پیله داستان‌های بسیار و متنوعی فرو برده است. فردوسی شاهنامه را در حالی تدوین می‌کند که ابتدا حکایت آن را از پژوهنده نامۀ باستان^۱ شنیده است. اما این پژوهنده کیست؟ مسلماً دهقانی^۲ است که سخت دل‌بسته آیین زرتشت است. موبدی که برای حفظ دین و آیین گذشتگان هنوز می‌کوشد. اینجاست که کیومرثی که وی معرفی می‌کند شخصیتی پیچیده است. او از عالم مینو به زمین آمده است. سپس در اثر گزند اهریمن دچار مرگ شده و چهل سال بعد از تخمۀ او دو ساقۀ گیاه ریباس به نام مشی و مشیانه به وجود آمده است. بدین ترتیب او نخستین بشر است و نسل بشری از مشی و مشیانه پدید آمده است. امور پیچیده‌ای که شباهت‌هایی به داستانی دارد که فردوسی در قرآن و روایات اسلامی خوانده است. خداوند در قرآن حضرت آدم را به عنوان نخستین بشر معرفی می‌کند که از گل آفریده شده است.^۳ در جاهای دیگر نیز توضیح بیشتر داده شده بدین صورت که ابتدا خاک را تر کرده تا تبدیل به «طین لازب»^۴ شده، آن گل را مدتی گذاشته تا سیاه شده و «حمأسنون»^۵ نام گرفت. مدتی آفتاب بر آن تابید تا «صلصال»^۶ شد. چهل سال کالبد آدم در زمین بود و سپس روح الهی بر آن دمیده شد. مرصادالعباد سیر خلقت آدم را به زیبایی و تفصیل بیان کرده است.

^۱ پژوهنده نامۀ باستان که از پهلوانان زند داستان (بیت ۵، ص ۷)

^۲ سخن گوی دهقان چه گوید نخست که نام بزرگی به گیتی که جست (بیت ۱، ص ۷)

^۳ اذ قال ربك للملائكة اني خالق بشرأ من طين، سورة ص، آية ۷۱.

^۴ انا خلقناهم من طين لازب، صافات، آية ۱۱.

^۵ ولقد خلقنا الانسان من صلصال من حمأسنون. حجر، آية ۲۶.

^۶ خلق الانسان من صلصال كالفخار. رحمن، آية ۱۴.

بدین ترتیب او نخستین انسانی است که پس از گذراندن مراحل قدم بر زمین گذاشت. آدم و حوا و سپس حکایات مختلف دیگر؛ یعنی تولد فرزندان دوقلو، بزرگ شدن و دستور ازدواج، نارضایتی قابیل از همسر پیشنهاد شده و سپس فرمان الهی مبنی بر قربانی کردن برای پروردگار و در پایان کینه‌هاییل که دل قابیل را تاریک کرده و چشمان او را در زندان حسد به بند می‌کشد و سپس دست به قتل برادر می‌زند. تمام این وقایع به دقت در کتب مختلف و روایات اسلامی آمده است. کتب اساطیری هم کیومرث را که معتقدند اولین بشر است به صورت مختلف به تصویر کشیده‌اند. فردوسی پرورش یافته فرهنگ اسلامی است که تاریخ چند هزار ساله نیاکان زرتشت خود را نیز مطالعه کرده است. اینجاست که شاید جدا از اختلافات جزئی در برخی از اجزای دو داستان، کیومرث و آدم را یکی می‌داند. اما اسطوره‌ای شدن نام کیومرث او را در پيله‌ای از ابهامات فرو برده که با اصول اسلامی پذیرفته شده توسط فردوسی متفاوت است. این است که او کیومرث را فقط به عنوان اولین پادشاه پذیرفته و در شاهنامه خود که حکایت سرگذشت شاهان و پهلوانان بزرگ است، بیش از این حرفی نمی‌زند. او می‌کوشد سریعاً از کنار این فرد اسطوره‌ای مبهم بگذرد؛ اما ذهنش در جای‌جای همان هفتاد بیت ردپائی از آدم را به همراه آورده است. آدم اولین بشر و مخلوق است و در واقع خلیفه و جانشین خداوند در روی زمین^۱ به شمار می‌رود و کیومرث هم اولین پادشاه در شاهنامه است.^۲

بلعمی در کتاب خود آورده است: «نخستین کسی که اندر زمین آمد آدم بود. او را کیومرث خواندند» (رک. بلعمی، ۱۳۷۸). داستان آدم به تفصیل بسیار در کتب تفاسیر اسلامی آمده است. پس از خلقت، تمام فرشتگان بر او سجده می‌کنند؛ اما شیطان خودداری کرده و بدین سبب از درگاه الهی رانده می‌شود؛ از این رو می‌کوشد تا سبب گمراهی آدم و نسلش گردد.^۳ بنابراین به نزد آدم و همسرش که در بهشت ساکن بودند رفته و آنان را تشویق به خوردن میوه درختی می‌کند که پروردگار آنان را از نزدیک

^۱ ائی جاعل فی الارض خلیفه... سورة بقره، آیه ۳۰.

^۲ سخنگوی دهقان چه گوید نخست که نام بزرگی به گیتی که جست...

چنین گفت کابین تخت و کلاه کیومرث آورد و او بود شاه (ب ۱ و ۶، ص ۷)

^۳ قالَ فَمَا اغْوَيْنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. سورة اعراف، آیه ۱۶.

شدن به آن منع کرده بود.^۱ ایشان اغوا می‌شوند و بر اثر همین نافرمانی به هبوط وادار می‌گردند.^۲ طبق روایات اسلامی آدم به سرندیب هبوط کرد و حوا به جدّه. این سرندیب جزیره‌ای است که در سرزمین هندوستان واقع شده است و امروزه سیلان نامیده می‌شود. در آنجا کوهی برافراشته به نام «مهبط آدم» (*Adam's peak*) یا به نقل از الانسان قدمگاه آدم وجود دارد که از دیرباز بر آن نقش قدم انسانی در سنگ مانده است (نسفی، ۴۱۴). مسلمین آن را جای پای آدم^(ع) و بودائیان نقش قدم بودا می‌دانند. در روایات اسلامی آمده که آدم بر سر کوه سرندیب سر به سجده گذاشت و صد سال گریست و از گناه خود توبه کرد.^۳ کیومرث هم اوّلین جائی را که برای زندگی برمی‌گزیند، کوهستان است.^۴ بدین ترتیب دومین شباهت آن‌ها نیز در برگزیدن محل زندگی، که همان کوهستان است، خود را نشان می‌دهد. در رابطه با آدم و زندگی او روی زمین مطالب گوناگون است. در کتاب اعلام قرآن آمده است که: «خدای آدم را گرامی کرد و ملک همه زمین بدو داد و از هر چه بر زمین بود، از چهار پای و نخجیر و مرغ و همه جانوران فرمانبردار او کرد و هر چه در زمین بود مسخر او گردانید» (خزائی، ۱۳۴۱: ۷۳). جالب این است که فردوسی هم خیلی مختصر و در چند بیت به زیبایی این تسخیر کیومرث در زمین را نشان می‌دهد:

دد و دام و هر جانور کش بدید
به گیتی به نزدیک او آرمید
دو تا می‌شدندی بر تخت او
از آن بر شده فرّه و بخت او^۵

حتی در مرگ سیامک نیز حیوانات به سوگواری و عزاداری می‌پردازند. گویا به موجودات الهام شده که آفریده برگزیده خدا قدم بر زمین می‌گذارد. اینست که همه در طلبش قدم جلو گذاشته‌اند و فرمان او را پذیرا شده‌اند. بعد از این ابیات از پسری خوبروی و هنرمند صحبت به میان می‌آید:

پسر بُد مر او را یکی خوبروی
هنرمند و همچون پدر نامجوی

^۱ و لا تقرباهنّ الشجره فتکونا من الظالمین. سوره بقره، آیه ۳۵.

^۲ وقلنا اهبطوا... سوره بقره، آیه ۳۶.

^۳ طبری در تفسیر خود آورده است که گور آدم و حوا تا گاه طوفان نوح در سرندیب بود و پس از طوفان نوح به بیت المقدس

نهان شد (طبری، ۱۳۳۹: ۵۶۱).

^۴ کیومرث شد بر جهان کدخدای نخستین به کوه اندرون ساخت جای (بیت ۱، ص ۷)

^۵ بیت ۱۵ و ۱۴، ص ۸.

سیامک بدش نام و فرخنده بود کیومرث را دل بدو زنده بود^۱
 چنان که در هر دو داستان دیده شد، تفاوت ظاهری بین این دو حکایت بسیار زیاد است. اما شاید بتوان به نحوی نمادین به داستان کیومرث در شاهنامه نگریست و گفت: سیامک فرزند کیومرث و شایسته لقب فرخنده می‌باشد؛ چرا که دل و جانش با مهر و محبت پدر آمیخته شده است. در عین حال خوبروی هست؛ چرا که همواره انسان‌های نیک، زیبا هم جلوه می‌کنند. آدم نیز دو پسر دارد که در تاریخ مورد توجه بسیارند؛ اما تنها یکی از پسرانش با سیامک قابل مقایسه است. هابیل، کسی است که در سایر موارد لیاقت و شایستگی خود را ثابت کرده است. او برای ازدواج، فرمان پدر را پذیرفته و در هنگام قربانی شرط اخلاص را به جای آورده و از بهترین دام خود برگزیده است و حتی در برابر خشم برادر که خود را آماده قتل نشان می‌دهد او را به آرامش دعوت کرده است. اما هرگز برای کشتن او تلاش نمی‌کند، حتی صریحاً بیان می‌کند: «اگر تو به کشتن من دست برآوری، من هرگز به کشتن تو دست دراز نخواهم کرد، که من از خدای جهانیان می‌ترسم»^۲. در مقابل، قابیل فریب خورده خشم و حسد است. حسادت او را به دیوی تبدیل کرده است که فقط به خاطر خودخواهی‌های خویش می‌کوشد، تا هر کسی را از پای درآورد. قابیل را گردباد انتقام و کینه در خود می‌پیچد و او را به کشتن برادر دعوت می‌کند و بدین ترتیب آدم به عنوان نخستین فرد روی زمین، داغ فرزند را حس می‌کند و اندوه فراق او را در هم می‌کوبد.
 کیومرث هم شکوه پادشاهی را از سر گرفته، همه موجودات در فرمان اویند؛ اما او نیز دشمنی دارد که همان اهریمن است:

به گیتی نبودش کسی دشمننا مگر بدکنش ریمن اهرمننا^۳

دشمنی شیطان نیز با آدم در جای‌جای قرآن آمده است. او بر آدم سجده نکرد و سپس سوگند خورد که او و فرزندان او را گمراه کند. شیطان باعث اخراج آدم از بهشت شد و بالاخره در لباس قابیل آدم را در سوگ فرزند نشانده. در شاهنامه این اهریمن که دشمن

^۱ بیت ۱۸ و ۱۷، ص ۸.

^۲ لئن بَسَطْتَ إِلَىٰ يَدِكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاطِلٍ يُدْرِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ. سورة مائده، آیه ۲۸.

^۳ بیت ۲۲، ص ۸.

کیومرث است، فرزندی قوی پنجه دارد که چون گرگ سترگ است و این گونه می‌خوانیم:

جهان شد بر آن دیو بچه سیاه
ز بخت سیامک و زان پایگاه^۱
بخت و اقبال همان گونه که به هابیل روی کرده بود، اینجا هم سیامک را در آغوش کشیده است. پس همان گونه که قابیل در صدد کشتن هابیل برمی‌آید، دیو هم سپاهی آماده می‌کند و برای جنگ مهیا می‌گردد. دیو سیاه برای گرفتن قدرت پادشاهی از کیومرث قدم جلو می‌گذارد و سیامک که عاشق پدر است توسط سروش خجسته آگاه می‌گردد و دلش به جوش می‌آید. سپاهی آماده می‌کند؛ اما توسط بچه دیو سیاه که خروزان نام دارد کشته شده و همه را داغدار می‌کند. این چنین مرگ فرزند نکته مشترک دیگری است که سرنوشت آدم و کیومرث را به هم شبیه می‌کند. البته مسأله دیگری که می‌توان در این جا آن را ذکر کرد، روایتی است که علمای شیعه به آن معتقدند که همان عامل اختلاف هابیل و قابیل است که گروهی معتقدند آن‌ها به خاطر جانشینی بعد از آدم به جدال پرداختند. چرا که آدم^(ع) میراث نبوت را به هابیل می‌بخشد و قابیل اسیر حسادت می‌گردد. در شاهنامه هم فرزند دیو از بخت سیامک گله دارد و برای غصب پادشاهی از کیومرث و فرزندش آماده است که شاید بتوان این مورد را هم وجه مشترک دیگر بین این دو قهرمان دانست. امر دیگر که در هر دو داستان وجود دارد حضور یک پدیده ماورائی است واسطه‌ای چون «جبرئیل» در ارتباط با آدم^(ع) به عنوان پیامبر و «خجسته» که پیام‌آور آسمان برای کیومرث است. وقتی کیومرث در مرگ فرزند بی‌تاب است، سروش او را به جنگ با دیو راهنمایی می‌کند. در قرآن نیز آمده است که شیطان و فرزندانش دشمنان آدم و فرزندانش هستند و این موضوع را بارها ذکر کرده و برای مبارزه با آن‌ها هشدار داده است و از آنان عهد گرفته است.^۲
از طرف دیگر آدم یکتاپرست است و از همان آغاز پروردگار، حتی از ذریه‌اش هم شهادت یکتاپرستی می‌گیرد.^۳ فردوسی نیز یکتاپرست بودن کیومرث را به طوری

^۱ بیت ۲۶، ص ۸.

^۲ سوره کهف، آیه ۵۰؛ هُم لَكُم عَدُوٌّ شَیْطَانُهَا بَرای شما دشمنانی (سرسخت) هستند. و نیز در سوره یس، آیه ۶۰ فرموده است:
اَلَمْ اَعْهَدْ لَیْكُمْ یٰۤاٰدَمُ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ اِنَّهٗ لَكُمۡ عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ.

^۳ سوره اعراف، آیه ۱۷۲؛ وَاِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْۢ بَنِيۤ اٰدَمَ مِنْظُهُرِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ، اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوۡا بَلٰی.

زیبا و دقیق بیان می‌کند. وقتی کیومرث برای انتقام خون سیامک آماده می‌شود ابتدا نام خدا را بر زبان جاری کرده، آنگاه مهیا می‌شود.

بر آن برترین نام یزدانش را بخواند و ببالود مژگانش را^۱ درست است که صحنه‌های دو داستان تفاوت‌های بسیاری دارد؛ اما شاید بتوان با دقتی هنرمندانه کیومرث را سمبل آدم^(ع)، سیامک را نماد هابیل که بی‌گناه کشته می‌شود، خروزان را سمبل قابیل و اهریمن را همان ابلیس بنامیم. بدین ترتیب می‌توانیم خطوط مشترکی را که در لابه‌لای صفحات تاریخ ترسیم شده است در این اوراق در کنار هم قرار دهیم و زیبایی نقاط مشترک داستان‌ها و اساطیر سایر ملت‌ها را به تماشا بنشینیم.

نتیجه

در کل باید گفت که داستان آدم در قرآن و کیومرث در شاهنامه دارای نقاط مشترکی هستند. هر دو عنوان نخستین را دارند؛ آدم به عنوان نخستین بشر و کیومرث به عنوان نخستین پادشاه. هر دو در آغاز زندگی در کوهستان سکنی می‌گزینند و هر دو در آغاز، داغدار فرزند جوان خود می‌شوند. سیامک بدلی مناسب برای هابیل و خروزان دیوزاد بدلی برای قابیل است. دشمن هر دو اهریمن است و همین امر در آزار آدم و سیامک موثر است. با توجه به تصویر کیومرث در اساطیر باید گفت که فردوسی از تمام بخش‌های زندگی کیومرث به بیان مواردی پرداخته که شباهت‌های بیشتری با آدم^(ع) دارد و از این جهت می‌توان گفت: فردوسی تحت تاثیر قرآن و روایات اسلامی به حذف بخش‌هایی از داستان کیومرث و ذکر قسمت‌هایی از آن پرداخته است.

منابع

- بلعمی، محمد، ۱۳۸۳. تاریخ بلعمی و تکمله و ترجمه تاریخ طبری، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، چاپ دوم، تهران، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ.
- بیرونی، ابوریحان، ۱۳۵۲. ترجمه آثار الباقیه، به قلم اکبر داناسرشت، انتشارات ابن سینا.
- پورداد، ابراهیم، ۱۳۷۴. یشت‌ها، چاپ دوم، تهران، کتابخانه طهوری.

- جدیدالاسلام، علی‌قلی، ۱۳۵۸. ترجمه، شرح و نقد سفر پیدایش تورات، نوشته به کوشش رسول جعفریان، تهران، نشر قلم.
- خزالی، محمد، ۱۳۴۱. اعلام قرآن، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- فرنبرگ دادگی، ۱۳۸۵. بندهشن، تهران، توس.
- سورآبادی، عتیق‌بن محمد، ۱۳۴۷. قصص قرآن مجید، (برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری مشهور به سورآبادی) تهران، دانشگاه تهران.
- صدیقیان، مهین‌دخت، (۱۳۷۵) فرهنگ اساطیری- حماسی ایران، به روایت منابع بعد از اسلام، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- صفا، ذبیح‌...، ۱۳۳۳. حماسه‌سرایی در ایران، تهران، امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۷۵. شاهنامه فردوسی، تصحیح متن به اهتمام آ، برتلس، و دیگران، مسکو، انتشارات بهزاد.
- القرآن الکریم، قم، مؤسسه الهادی، الخطاط: عثمان طه.
- قریشی، سیدعلی‌اکبر، ۱۳۶۴. قم، قاموس قرآن، انتشارات دارالکتب الاسلامیه چاپ چهارم، ۱ - د جلد اول و دوم.
- کرتیس، وستا سرخوش، ۱۳۷۳. اسطوره‌های ایران، ترجمه مخبر، عباس، تهران، نشر مرکز.
- مؤلف نامعلوم، ۱۳۱۸. مجمل‌التواریخ و القصص، به تصحیح بهار، محمدتقی، تهران، کلاله خاور.
- مکارم، ناصر، ۱۳۷۱. تفسیر نمونه، تهران، با همکاری جمعی از دانشمندان، چاپ نهم.
- مول، ژول، ۱۳۷۵. شاهنامه فردوسی، تهران، انتشارات بهزاد.
- نسفی، عزیزالدین، ۱۳۴۱. الانسان الكامل، با تصحیح و مقدمه فرانسوی ماریژان موله، تهران، انستیتو ایران و فرانسه.
- یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۶۹. فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ابیات فارسی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی سروش.
- یغمایی، حبیب، ۱۳۳۹. ترجمه تفسیر طبری، تهران، چاپخانه دولتی ایران، جلد ۲ و ۳.

